

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

بهر روز سورن
۲۶ اپریل ۲۰۱۶

دهه شصت، زندان سید علی خان - قسمت دوم



اعدام جوانان در این دوره به خرج خانواده هایشان انجام می شد. بدین معنا که خانواده ها را مجبور می کردند تا مخارج گلوله های مصرفی! برای تیرباران فرزندانشان را پرداخت کنند. بابت هر تیر چند هزار تومان مطالبه می شد و چنانچه خانواده ای از پرداخت این مبلغ خودداری می کرد نه تنها مورد تهدید و توهین قرار می گرفت بلکه آدرس محل دفن فرزندان را نیز دریافت نمی کردند. خصایل فاسد، سودجویانه و ریاکارانه عناصر سپاه و مزدوران حکومتی در رابطه با خانواده های نگران، مشوش و هراسیده زندانیان سیاسی بیداد می کرد.

برخی از این عناصر به واسطه مسئولیت و یا ارتباط نزدیک و مستقیم خود با مسؤولین زندان، بازجویان و زندانبانان و قضات بیدادگاه ها، از وضعیت و مشخصات پرونده زندانیان و به خصوص محکومین به اعدام، مطلع و با مراجعه به خانواده هایشان برای آزادی و یا رهائی از مجازات اعدام زندانی مبالغه هنگفتی پول مطالبه می کردند. البته در اکثر موارد در سرنوشت متهم تغییری ایجاد نمی شد.

در یک مورد به خانواده یکی از زندانیان محکوم به اعدام در اصفهان که حکمش برای تأیید به تهران فرستاده شده بود، مراجعه نموده و هشتصد هزار تومان برای تخفیف در حکم اعدام طلب می کنند. همسر و خانواده این فرد که از متعلقین به یکی از نیروهای سیاسی چپ بودند به سختی مبلغ هنگفت مذکور را به آن ها می پردازند و فرزندان یک روز پس از پرداخت پول، اعدام می شود.

اعدام و تیرباران زندانیان سیاسی در جوامعی با حاکمیت استبدادی و دیکتاتوری بنابر ماهیت ضد مردمی و سودجویانه طبقه اقلیت حاکم را می توان یک قاعده دانست و مکرر مشاهده کرد. جمهوری اسلامی با طلب مخارج این تیرباران ها و سوء استفاده رذیلانه در رابطه با خانواده های زندانیان سیاسی از قواعد موجود شناخته شده نیز فراتر رفته و در حوزه استثناءها قرار می گیرد.

اعدامی ها را بدون اطلاع قبلی صدا می زدند . از آنها می خواستند که وسایلشان را جمع کرده و از بند خارج شوند بدون آن که به آنان فرصت وداع با دوستان خود را بدهند و در طی مدتی که زندانی مشغول جمع کردن وسایل خود بود با دقت او را تحت نظر می گرفتند تا از نوشتن و یا تحویل وصیت نامه جلوگیری کنند.

هیچ یک از زندانیان از واقعه ای که در پیش بود مطلع نمی شد مگر آن که خود به حدس و گمان بیفتد و همیشه این احتمال که انتقال به زندانی دیگر و یا بازجویی و شکنجه مجدد در پیش است، مطرح بود. تنها در روز و یا روزهای بعدی از وقوع حادثه با خبر می شدیم. این گونه اخبار برای درهم شکستن و تضعیف روحیه زندانیان با علاقه و ولع خاصی از سوی ضیاء و یا زندانبان به بقیه منتقل می شد. انتقال محکومین به مرگ در گروه های چند نفره و یا تک تک صورت می گرفت و گفته می شد که ساعاتی پیش از مرگ به انفرادی منتقل می شدند.

وضعیت غذائی در زندان سید علی خان به شدت خراب بود و در یک مورد به مسمومیت عمومی منجر شد که با دلدرد، اسهال و استفراغ و در مواردی با تب همراه بود. صف انتظار در برابر توالی های موجود طولانی شده و هیچ کس اجازه توقف در آنها را بیش از یک دقیقه نداشت و پس از خروج مجدداً در انتهای صف می ایستاد. در چنین وضعیت انفجاری حتی دکتر و داروئی در اختیار زندانیان قرار نگرفت.

صحبت ها و تماس های افراد با یک دیگر به شدت کنترل می شد و هر از گاهی نیز زندانبانان به طور غیر منتظره حمله کرده و افراد را به سرعت از هم جدا کرده و برای بازجویی می بردند و هر گونه تناقضی در گفتار را مبدا و دلیلی برای شکنجه و حیم تر کردن پرونده زندانی قرار می دادند. البته گزارشات ضیاء در بالا بردن حساسیت زندانبانان و بازجو ها به تماس زندانیان با یک دیگر نقش مهمی ایفاء می کرد.

یک اتفاق ساده موجب دستیابی به جزوات متعدد تئوریک و امنیتی سازمان راه کارگر در درون زندان شد و هیجان و نشاطی باورنکردنی در میان تعدادی از زندانیان ایجاد کرد. از طریق جاسازی در یک ساک تقریباً آخرین و جدیدترین جزوات به درون زندان منتقل شد و مادر یکی از زندانیان ممنوع الملاقات بدون اطلاع از محتویات ساک به همراه وسایل شخصی فرزندش آن را به داخل زندان فرستاده بود.

آمد و شد چهره های جدید در میان زندانبانان و زمزمه های درگوشی آنان خبر از اتفاق جدیدی می داد که در شرف وقوع بود. حدسیات زندانیان حول و حوش انتقال به زندان بالا یعنی دستگرد، دور می زد. لیست بلندبالائی را برای جمع کردن وسایلشان خواندند و همه ای در گرفت. روبوسی و خداحافظی با دوستان و رفقای برجا مانده چشم های گریان و هدیه گرفتن و دادن به رسم یادگار از مشخصات این لحظات بود. اعدام های دسته جمعی از جمله تخصص های بی بدیل رژیم بود که پایانی هم نداشت اما وجود نام افرادی که احتمال آزادی شان می رفت و به قولی بوی آزادی می دادند از احتمال اعدام جمعی نام بردگان می کاست.

زندانبانان مهر سکوت بر لب داشتند که این نکته بر نگرانی و بی اطلاعی زندانیان می افزود. در حین جمع آوری وسایل خودم رفیقی نزدیک آمد و چشم بند خود را به رسم یادگاری به من هدیه کرد. این چشم بند کار دست ساز خودش بود و من ابتداء متوجه منظورش نشدم، گرفته و تشکر کردم. چشم بند ها را زدیم، ما را به پشت پرده منتقل کردند. در این مکان متوجه چرائی هدیه این رفیق شدم.

چشم بند دارای این خاصیت بود که زندانبان متوجه شفافیت آن نمی شد و زندانی تمامی ماجراها را می دید و این کمک زیادی برای شناخت محیط و شناسائی مکان ها به من کرد. فکر می کنم این چشم بند گرانبهاترین و ارزشمندترین وسیله ای بود که رفیق در زندان و در مالکیت خود داشت.

این رفیق پس از مدتی تقاضای انتقال به شهرستان زادگاهش را کرد و سپس منتقل شد اما پس از مدت کوتاهی زندان مربوطه هدف بمباران هوایی نیروهای صدام قرار گرفته و نیمی از آن ویران شد و رفیق که از بمباران هوایی جان سالم بدر برده بود مجدداً به اصفهان بازگردانده شد.

همه را سوار فولکس استیشن هائی کردند که در دو طرف آن نیمکت های چوبی تعبیه شده بود و شیشه های آن را از بیرون با رنگ سیاه پوشانده بودند. داخل ماشین تاریکی مطلق بود و حتی زمانی که چشم بند را به کناری زدم هیچی نمی دیدم. احتمال این که پاسداری با چشم بند در میان ما نشسته باشد منتهی نبود و به همین دلیل حرفی رد و بدل نمی شد.

دیواره فلزی ماشین، گرمای نیم روز اصفهان، نبود هواکش و پنجره مسیر طولانی و پر پیچ و خم، همه و همه شرایط غیرقابل تحملی ایجاد کرده بود. بعدها فهمیدم که تمامی این پیچ و خم ها برای آن بوده که زندانیان محل احتمالی آن را حدس نزنند و به قوی شمال و جنوب را گم کنند و احتمالاً ضد تعقیب را هم در نظر داشتند.